

اخلاق ایرانی در شاهنامه فردوسی

رقیه کریم‌زاده نقشینه

دبیر دبیرستان‌های تهران

شاهنامه، نه فقط بزرگ‌ترین و ارزشمندترین دفتر شعری است که از روزگار سامانیان و غزنویان بازمانده است، بلکه مهم‌ترین سند عظمت زبان فارسی و روشن‌ترین گواه شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایران کهن و بنیان استوار ملیت ایرانی است. قهرمانان شاهنامه نمونه انسان‌هایی هستند که حس افتخار و عشق به وطن و علاقه به آیین و کیش در وجود آنهاست. احساسات عمیق وطنی و تعالیم لطیف اخلاقی در آن، همه جا جلوه یافته است و فردوسی، این احساسات را به سادگی و روشنی بیان می‌دارد و از پیرایه‌سازی و سخن‌پردازی دوری می‌جوید.

وقتی از شاهنامه، صحبت به میان می‌آید آنچه مورد بحث است یک کتاب و یا یک شاعر نیست، بلکه این اثر از یک ملت، یک فرهنگ و یک دنیا سخن می‌گوید. شاهنامه یک نمونه‌الای شعر واقعی است که شاعر، انواع مطالب را از رزمی و بزمی گرفته تا اخلاق و خرد و عقیده و باور، همه را با قدرت شاعری بی‌مانند بیان می‌کند، به طوری که انسان با قهرمانان آن احساس همدلی می‌کند و باورهای خود را در باورهای قهرمانان آن می‌جوید و می‌آموزد. قهرمانان شاهنامه و اعمال آنها، تجسمی از آرزوهای خود آنهاست و عبرت‌جویی از داستان‌ها، معرف بینش خود فردوسی است.

کمتر کتابی را در جهان می‌توان نام برد که تارهای پیچیده پیوند بشری را از عشق، مهربانی، فروتنی، خردمندی گرفته تا بیداد و آز و غرور را در میان افراد جامعه و بین گروه فرمانبران و فرمانروایان، به‌طور دقیق و هنرمندانه و شاعرانه نشان داده باشد.

عنصر اصلی داستان‌های فردوسی، ستایش فضیلت‌های آدمی است که شاعر تا آخرین حد از قدرت و ساختار تخیل خویش بهره می‌گیرد و آنها را توصیف می‌کند. وسعت دید و قدرت بیان و ساختار اساسی فکر شاعر است که به شعر او روح می‌بخشد و هر خواننده‌ای با خواندن این اشعار، خود تبدیل به گوینده و آفریننده می‌شود.

فردوسی در شاهنامه، ایران را جایگاه دلیران و پهلوانان و آزادگانی معرفی می‌کند که همه، خداپرست هستند و متوکل به پروردگارند و به کاری دست نمی‌زنند مگر از پروردگار یاری بطلبند. این پهلوانان و آزادگان، کاری با دروغ و حیله و نیرنگ ندارند و علاوه بر داشتن صفات ملی و پهلوانی، دارای جوانمردی، سخنوری، ساده‌دلی، شجاعت، راست‌گویی، نیکوعهدی و بزرگ‌منشی هستند و جلوه‌گری این سجایا، در بعضی از شخصیت‌ها، بارزتر است و هر کدام از شخصیت‌های داستانی، جایگاه خاص خود را دارند.

در داستان‌های شاهنامه، شخصیت رفتاری قهرمانان داستان، در گفتارهای آنان نشان داده شده است؛ ساده‌دلی و صفای باطن اسفندیار، خودبینی رستم، دوراندیشی پشوتن و فردوسی حوادث وحشت‌زا را با فلسفه عقلی و حکمت عملی اخلاقی، چنان توجیه می‌کند که خواننده را قانع و خرسند می‌سازد. او با تیزبینی شگفت‌انگیز خود، نکات اخلاقی و حکمی و موضوعات گوناگون و متنوع زندگی را برمی‌شمارد و محرومیت‌ها و جنبش‌های فکری و فرهنگ ایرانیان را در فراز و نشیب‌ها بازگو می‌کند. آزادگی، خردورزی، دانش‌پژوهی، هنرگرایی، اصالت و نیکوکاری و راستی را وسیله سرافرازی و پیروزی ملت ایران می‌داند و همگان را به خردورزی، دادپسنگی، نیک‌اندیشی، نیک‌نامی، آزادگی، فضیلت‌جویی و ... رهنمون می‌شود، فردوسی می‌خواهد که شخصیت داستان‌هایش، مظهر خصال شایسته و بزرگ‌منشی و جوانمردی باشند. پس می‌توان این اثر را از جهت کیفیت معنایی نیز، مثل کمیت آن، یکی از بزرگ‌ترین آثار ادبی جهان دانست.



اگر کلّ اندیشه‌های اخلاقی را به دریایی تشبیه کنیم، تک‌تک موضوعات اخلاقی، مثل گوهرهایی هستند که فردوسی آنها را به شکل هنرمندانه بیان کرده است. فردوسی، داستان‌های شاهنامه را با مسائل اخلاقی درمی‌آمیزد و این مسائل را به پنج شکل بیان می‌دارد:

الف- در آغاز داستان: فردوسی در آغاز داستان‌ها به پیام‌های مختلف اخلاقی اشاره دارد که نوعی براءت استهلال اخلاقی است. مثل آغاز شاهنامه (در توصیف پروردگار و توصیف خرد)، داستان کیکاووس و رفتن او به مازندران، سهراب، سیاوش، کیخسرو، کاموس کشانی، اکوان دیو، دوازده رخ، جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب، پادشاهی شاپور پسر اردشیر و حکیم توس، در دوره تاریخی شاهنامه، آغاز بیشتر داستان‌هایش را با پند و اندرزهای مختلف آراسته است:

«بسه نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده ره نـمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده برشده پیکر است
به بینندگان آفریننده را	نبینی مرنجان دو بیننده را
نیابد بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هرچه زین گوهران بگذرد	نیابد بدو راه، جان و خـرد
خردگر سخن برگزیند همی	همان را گزیند که بیند همی
ستودن نداندکس او را چو هست	میان بندگی بایدت بسـت»

(ج ۱، آغاز کتاب، ص ۱۲، ب ۹-۱)^۱

«خرد بهتر از هر چه ایزد بسداد	ستایش خرد را بسـه از راه داد
خرد ره نمای و خرد دل گشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای
ازو شادمانی وزویت غمی ست	وزویت فزونی و زویت کمی ست
خرد تیره و مرد روشن روان	نباشد همی شادمان یک زمان

چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ز گفتار او بر خورد
 کسی کاو خرد را ندارد زپیش دلش گردد از کرده خویش ریش
 هشیوار دیوانه خوانند ورا همان خویش بیگانه داند ورا
 ازویی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند
 خرد چشم جان است چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری»
 (ج ۱، ستایش خرد، ص ۱۳، ب ۲۶-۱۸)

«همی آز کمتر نگرده به سال همی روز جوید به تقویم و فال
 چه گفته ست آن موبد پیشرو که هرگز نگرده کهن گشته نو
 تو چندان که گویی سخن گوی باش خردمند باش و جهان جوی باش
 چو رفتی سر و کار با ایزد است اگر نیک باشدت ار بدست
 درستی ز کس نشنود نرم گوی به جز نیکویی در زمانه مجوی»
 (ج سوم، داستان سیاوش، ص ۷، ب ۱۹-۱۳)

«از امروز کاری به فردا ممان که داند که فردا چه گردد زمان
 گلستان که امروز باشد به بار تو فردا چنی گل نیاید به کار
 بدان گه که یابی تن زورمند ز بیماری اندیش و درد و گزند
 پس زندگی یاد کن روز مرگ چنانیم با مرگ چون باد و برگ
 هر آنکه که در کار سستی کنی همه رای ناتندرستی کنی
 چو چیره شود بر دل مرد رشک یکی دردمندی بود بی پزشک
 دل مرد بیکار و بسیار گوی ندارد به نزد کسان آبرو
 وگر بر خرد چیره گردد هوا نخواهد به دیوانگی برگوا
 به کژی، تو را راه نزدیک تر سوی راستی، راه باریک تر
 به کاری کزو پیشدستی کنی به آید که کندی و سستی کنی
 اگر جفت گردد زبان بر دروغ نگرده ز بخت سپهری فروغ
 سخن گفتن کژ ز بیچارگی ست به بیچارگان بر بیاید گریست»



(ج ۸، پادشاهی کسری انوشیروان، ص ۵۴، ب ۲۴-۱۳)

ب- در اثنای داستان‌ها: حکیم توس در متن همه داستان‌های شاهنامه، هدایتگر خواننده به

شایستگی‌های اخلاقی است. هر یک از اشعار زیر، به یک خصلت پسندیده اشاره دارد:

«بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم

نباشد همی نیک و بد ماندگار همان به که نیکی بود یادگار»

(ج ۱، ص ۲۵۱، ب ۲۳-۲۲)

«یکی داستان گویم ار بشنوید همان بر که کارید خود بدروید»

(ج ۱، ص ۹۷، ب ۱۹۹)

«چو مهر کسی را بخواهی ستود بیاید به سود و زیان آزمود»

(ج ۲، ص ۱۳۶، ب ۱۵۵)

«کسی کاو بتابد سر از راستی گزیند همی کژی و کاستی»

(ج ۵، ص ۳۰۹، ب ۱۲۴۹)

«نیبوست خواهد جهان با تو مهر نه نیز آشکارا نمایندت چهر»

(ج ۱، ص ۳۵، ب ۳۸)

«به جایی توان مرد کاید زمان به کژی چرا برد باید گمان»

(ج ۴، ص ۱۰۲، ب ۱۴۴۶)

«مسیح پیمبر چنین کرد یار که بیچد خرد چون بیچی ز داد»

(ج ۹، ص ۸۶، ب ۱۳۱۷)

«که را گم شود راه آموزگار سزد گر جفا بیند از روزگار»

(ج ۲، ص ۷۶، ب ۸)

«مدار ایچ اندیشه بد به دل همه شادی آرای و غم بر گسل»

(ج ۳، ص ۱۶، ب ۱۶۹)

«ولیکن شنیدم یکی داستان که باشد بدین رای همداستان

که چون بچه شیر نر پروری چو دندان کند تیز کیفر بروری



- چو با زور و با چنگ برخیزد او به پسروردگار اندر آویزد او»
(ج ۳، ص ۷۳، ب ۱۱۳۵-۱۱۳۳)
- «ز دانا تو نشنیدی آن داستان
که برگوید از گفته باستان
که گر دو برادر نهد پشت پشت
تن کوه را سنگ ماند به مشت»
(ج ۴، ص ۹۶، ب ۱۱۶۴-۱۱۶۳)
- «کسی کاو بتابد سر از راستی
گزیند همی کژی و کاستی»
(ج ۵، ص ۳۰۹، ب ۱۲۴۹)
- «جهان یادگار است و ما رفتنی
بسه گیتی نماند به جز مردمی»
(ج ۶، ص ۲۹۸، ب ۱۲۹۴)
- «تو تا زنده‌ای سوی نیکی گرای
مگر کام یابی به دیگر سرای»
(ج ۶، ص ۳۳۸، ب ۲۸۰)
- «کسی کاو نگرود به روز شمار
مر او را تو با دین و دانا مدار»
(ج ۷، ص ۳۰۵، ب ۲۳)
- «سر مردمی بر دباری بود
چو تندی کنی تن به خواری بود»
(ج ۷، ص ۲۱۱، ب ۱۳)
- «چه با گنج و تختی چه با رنج سخت
بیندیم هر دو به ناکام رخت
نه این پای دارد به گیتی نسه آن
سرآید همی نیک و بد بی گمان»
(ج ۸، ص ۲۶۰، ب ۳۵۴۸-۳۵۴۷)
- «سخن چند گویم همان به که گنج
کنم خوار تا دور مانم ز رنج»
(ج ۹، ص ۸۴، ب ۱۲۷۳)
- فردوسی در اثنای اشعارش، گاهی هدایتگر خواننده به چند خصلت است:

- «چنین گفت خرم دل رهنمای
بنوش و بناز و بپوش و بخور
سوی آز منگر که او دشمن است
دلش برده جان آهرمن است»
که خوبی گزین زین سپنجی سرای
تو را بهره این است زین سپنجی سرای
(ج ۳، ص ۱۹۶، ب ۲۹۹۵-۲۹۹۳)

- «به هر جایگه یار درویش باش
بین نیک تا دوستدار تو کیست
به خوبی بیارای و فردا مگوی
مشو در جوانی خریدار گنج
مجو ایمنی در سرای فسوس
ز تو نام باید که مانند بلند
مرا و تو را روز هم بگذرد
دلت شاد باید تن و جان درست
- همه راد با مردم خویش باش
خردمند و انده‌گسار تو کیست
که کژ پشیمانی آرد به روی ...
به بی‌رنج کس هیچ نمای رنج
که گه سندروس است و گاه آبنوس
نگر دل نداری به گیتی نژند
دمت چرخ گردان همی بشمرد
سه دیگر بین تا چه بایدت جست»
(ج ۴، ص ۳۰، ب ۳۶۱-۳۵۲)
- روان‌ها بر آن سر گرامی بود
پدید آید آن گه که بی‌جان شویم»
(ج ۱، ص ۲۲۲، ب ۱۲۹۸-۱۲۹۷)
- «به رنج است گنج و به نام است رنج
اگر جاودانه نمائی به جای
- همانا که نامت به آید ز گنج
همی نام به زین سپنجی سرای»
(ج ۳، ص ۲۰۰، ب ۳۰۵۱-۳۰۵۰)
- «زمانه ز بد دامن اندر کشید
تو بندیش هشیار و بگشای گوش
- مکافات بد را بد آید پدید
سخن از خردمند مردم نیوش»
(ج ۵، ص ۱۵۸، ب ۱۲۸۷-۱۲۸۶)
- «ز نیکی فرومایه را دور دار
همه گوش و دل سوی درویش دار
ورایدون که دشمن شود دوستدار
- به بی‌دادگر مرد مگذار کار
همه کار او چون غم خویش دار
تو در بوستان تخم نیکی بکار»
(ج ۹، ص ۳۱۳، ب ۴۴۳۹-۴۴۳۷)
- «ز دادار باید که دارد سپاس
چو باشد فزاینده نیجویی
- که اوی است جاوید نیکی شناس
به پرهیز دارد سر از بدخویی



به افزایش کامگیری و گنج
 چو دوری گزیند ز پندار زشت
 بد و نیک بر ما همی بگذرد
 سرانجام بستر بود تیره خاک
 بود شادمان در سرای سپنج
 بیابد بدان، گیتی اندر بهشت
 چنین داند آن کس که دارد خرد
 پیـرـد روان سوی یزدان پاک»
 (ج ۶، ص ۲۳۲-۲۳۱، ب ۳۱۰-۲۲۶)

«بترس از بد مردم بد نهان
 سخن هیچ مگشای با رازدار
 سخن را تو آگنده دانی همی
 چو رازت به شهر آشکارا شود
 بر آشوبی و سر سبک خواندت
 تو عیب کسان هیچ گونه مجوی
 وگر چیره گردد هوا بر خرد
 که بر بدنهان تنگ گردد جهان
 که او را بود نیز انباز و یار
 ز گیتی پراگنده خوانی همی
 دل بخردان بی مدارا شود
 خردمند گر پیش بنشاندت
 که عیب آورد بر تو بر عیب جوی
 خردمندت از مردمان نشمرد»
 (ج ۷، ص ۱۸۹، ب ۶۰۳-۵۷۹)

پ: در پایان داستان‌ها: صفات پسندیده در شاهنامه فردوسی، گاهی در پایان بعضی داستان‌ها و برای نتیجه‌گیری آمده است؛ مثل داستان جمشید، داستان کی‌قباد، سیاوش، بیژن و منیژه، شاپور پسر اردشیر، اورمزد، بهرام، شاپور ذوالاکتاف، شاپور سوم و ... که مفاهیم اغلب آنها، اعتقاد به سرنوشت و بازیگری روزگار و جهان است و اینکه روزگار، مرگ را نصیب همه می‌گرداند، چه پادشاه باشد و چه درویش.

«آبر پندار شاهنامه، مرگ است» و گریزی از مرگ نیست، پس نیکوکار باشید و درم نیندوزید

و ...

در پایان داستان بیژن و منیژه، چنین آمده است:

«تو با او جهان را به شادی گذار
 یکی را برآرد به چرخ بلند
 وز آن جاش گردان برد سوی خاک
 نکه کن بدین گردش روزگار
 ز تیمار و دردش کند بی‌گزند
 همه جای بیم است و تیمار و باک

هم آن را که پرورده باشد به ناز
 یکی را ز چاه آورد سوی گاه
 جهان را ز کردار بد شرم نیست
 همیشه به هر نیک و بد دسترس
 چنین است کار سرای سپنج
 ز بهر درم تا نباشی به درد
 بیفکنند خیره به چاه نیاز
 نهد بر سرش بر ز گوهر کلاه
 کسی را برش آب و آزرم نیست
 ولیکن نجوید خود آزرم کس
 گهی ناز و نوش و گهی درد و رنج
 بی آزار بهتر دل رادمرد»
 (ج ۵، ص ۸۵-۸۴، ب ۱۳۱۱-۱۳۰۳)

و در پایان پادشاهی شاپور سوم می گوید:

«میز و مناز و متناز و مرنج
 که بهر تو این است زین تیره گوی
 که گر بازیابی بیبچی به درد
 چنین است کردار این چرخ تیر
 چه تازی به کین و چه نازی به گنج
 هنر جوی و راز جهان را مجوی
 پژوهش مکن، گرد رازش مگرد
 چه با مرد دانا چه با مرد پیر»
 (ج ۷، ص ۲۶۱، ب ۳۴-۳۱)

ت- به صورت پندنامه: پندهایی که به صورت نامه، بازگو شده اند، مثل نامه اسکندر به موبدان و کاردanan، نامه های بهرام گور به سران ممالک اطراف، نامه های کسری به مأموران اخذ باج و خراج، نامه قیصر به خسرو پرویز، نامه کسری به هرمزد و ...
 در یکی از نامه های قیصر به خسرو پرویز آمده است:

«سر نامه کرد از جهاندار یاد
 خداوند پیروزی و فرّ و داد
 خداوند ماه و خداوند هور
 خداوند پیل و خداوند مور
 بزرگی و نیک اختری زوشناس
 وزو دار تا زنده باشی سپاس
 جز از داد و خوبی مکن در جهان
 چه در آشکارا و چه اندر نهان»
 (ج ۹، ص ۱۳۰، ب ۲۰۴۸-۲۰۴۵)

ث- بیان مسائل اخلاقی به صورت گفت و گو و سؤال و جواب: مسائل اخلاقی در «گفتگوی بوذرجمهر با هرمز»، «سخن پرسیدن موبد از کسری»، «گفت و گوی انوشیروان با موبدان»،

«گفت و گوی حکیمان با بوذرجمهر»، «گفت و شنود فریدون و ایرج» و ... به صورت سؤال و جواب‌های گوناگون است.
فریدون خطاب به ایرج می‌گوید:

«برادرت چندان برادر بود
چو پژمرده شد روی رنگین تو
تو گر پیش شمشیر، مهر آوری
دو فرزند من کز دو دوش جهان
گرت سر به کار است بیسیج کار
تو گر چاشت را دست یاری به جام
نباید ز گیتی تو را یار کس
کجا مر تو را بر سر افسر بود
نگردد دگر گرد بالین تو
سرت گردد آشفته از داوری
بدین سان گشادند بر من زبان
در گنج بگشای و بر بند بار
وگر نه خورند ای پسر بر تو شام
بی آزاری و راستی، یار، بس»
(ج ۱، ص ۹۸، ب ۳۱۳-۳۰۷)

قسمتی از پاسخ ایرج:

«چنین داد پاسخ که ای شهریار
که چون باد بر ما همی بگذرد
همی پژمراند رخ ارغوان
به آغاز گنج است و فرجام رنج
چو بسترز خاک است و بالین زخست
که هرچند چرخ از برش بگذرد
نگه کن بدین گردش روزگار
خردمند مردم چرا غم خورد
کند تیره دیدار روشن روان
پس از رنج، رفتن ز جای سپنج
درختی چرا باید امروز کشت
تنش خون خورد بار کین آورد»
(ج ۱، ص ۹۸، ب ۳۲۰-۳۱۵)

ابیاتی از «سخن پرسیدن موبد از کسری»:

«بگفتش خرد را که بنیاد چیست
چنین داد پاسخ که داناست شاد
پرسید دانش که را سودمند
چنین داد پاسخ که هر کاو خرد
به شاخ و به برگ درخت شاد کیست
دگر آن که شرمش بود با نژاد
کدام است بی‌دانش و بی‌گزند
پیرورد جان را همی پرورد»
(ج ۸، ص ۲۸۱-۲۸۰، ب ۳۹۰۰-۳۸۹۷)

«پیرسیدش از داد و خردک منش ز نیکیّ وز مردم بد کنش
 چنین داد پاسخ که آز و نیاز دو دیوند بدگوهر و دیر سـاز
 هر آن کس که بیشی کند آرزوی بدو دیو او بازگردد به خـوی
 وگر سفلگی برگزید او ز رنج گزیند برین خاک آگنده گنج
 چو بیچاره دیوی بود چاره ساز که هر دو به یک خو گرایند باز»
 (ج ۸، ص ۲۸۲-۲۸۱، ب ۳۹۱۷-۳۹۱۳)

کاربرد فضیلت‌های اخلاقی در شاهنامه:

از مهم‌ترین اندیشه‌های اخلاقی حاکم بر شاهنامه، از نظر کاربرد موضوعی، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ذکر قدرت و صفات پروردگار و خداشناسی:

گویندگان و نویسندگان، آثار خود را با نام خدا و ذکر صفات الهی آغاز کرده‌اند. فردوسی نیز شاهنامه را با ذکر صفات الهی شروع می‌کند و در اثنای داستان‌های خود از زبان شخصیت‌های داستان و در لحظه‌های حسّاس، به این موضوع اشاره دارد:

«ستودن مر او را چنان چون توان شب و روز بودن به پیشش نوان
 خداوند گردنده خورشید و ماه روان را به نیکی نماینده راه
 بدوی است گیهان خرم به پای هم او داد و داور به هر دو سرای
 بهار آرد و تیر ماه و خـزان برآرد پر از میوه دار رزان
 جوان داردش گاه با رنگ و بوی گهش پیر بینی، دژم کرده روی
 ز فرمان ورایش کسی نگذرد بی مور بی او زمین نسپرد
 بدان گه که لوح آفرید و قلم بزد بر همه بودنی‌ها رقم
 جهان را فزایش ز جفت آفرید که از یک فزونی نیاید پدید
 ز چرخ بلند اندر آمد سخن سراسر همین است گیتی ز بن
 زمانه ز مردم شد آراسته وزو ارج گیرد همی خواسته»
 (ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۴، ب ۶۰۵-۵۹۶)



«ز نیکی دهش، آفرین بر تو باد
 فلک را گذر بر نگیں تو باد
 ز یزدان سپاس و بدویم پناه
 که دیدم تورا زنده بر جایگاه»
 (ج ۴، ص ۲۲۱، ب ۱۹۳-۱۹۱)
 «کنون ای خردمند روشن روان
 به جز نام یزدان مگردان زبان
 که اوی است بر نیک و بد رهنمای
 وزوی است گردون گردان به جای»
 (ج ۴، ص ۲۲۱، ب ۲-۱)

قدرت و پیروزی از خدای است:

«بدان گه تو پیروز باشی مگر
 اگر یار باشی سست پیروزگر»
 (ج ۲، ص ۱۰۶، ب ۵۷۰)
 «بدین گر ندارم ز یزدان سپاس
 مبادا که شب زنده باشم سه پاس
 کز اوی است پیروزی و دستگاه
 هم او آفریننده هور و ماه»
 (ج ۵، ص ۳۰۰، ب ۱۰۹۷-۱۰۹۶)
 «سر نامه کرد آفرین خدای
 کجا هست و باشد همیشه به جای
 برازنده ماه و کیوان و هور
 نگارنده فرّ و دیهیم و زور
 سپهر و زمان و زمین آفرید
 روان و خرد داد و دین آفرید»
 (ج ۱، ص ۲۶۲، ب ۸۳۴-۸۳۲)

- خرد و خردورزی:

فردوسی شاعری است که درباره خرد و خردورزی سخن گفته است. او خردگستگان را پای در بند می‌داند و خردمند را پیرو راستی و درستی می‌شمارد. آسایش روح و روان آدمی از خرد است و خردمند، دست‌خوش هوس نمی‌شود و دست به زشتی‌ها نمی‌آلاید. هرکسی که خرد، یار او نباشد زندگی او تباه خواهد شد. به وسیله خرد می‌توانی در هر دو جهان، ارجمند و گرامی باشی:

«ازویی به هر دو سرای ارجمند
 گسسته خرد پای دارد به بند
 خرد چشم جان است چون بنگری
 تو بی چشم شادان جهان نسپری»
 (ج ۴، ص ۱۳، ب ۲۶-۲۵)



- «سخن چون برابر شود با خرد رواینده سراینده رامشش برد»
 (ج ۳، ص ۶، ب ۲)
- «دلی کز خرد گردد آراسته یکی گنج گردد پسر از خواسته»
 (ج ۳، ص ۵۷، ب ۸۶۰)
- «به فرهنگ یازد کسی کش خرد بود روشن و مردمی پرورد»
 (ج ۷، ص ۲۱۱، ب ۱۲)

- پذیرش مرگ:

به طوری که ذکر شد فردوسی، انسان را در مقابل مرگ ناتوان می‌داند و می‌گوید که انسان در مقابل تقدیر کاری جز تسلیم شدن ندارد، مرگ به سراغ همه می‌آید، گریزی از مرگ نیست و سرانجام انسان مرگ است:

- «نزاید جز از مـرگ را جانور سرای سپنج است و ما بر گـذر
 اگر تاج ساییم و گر خود وترگ رهایی نیابیم از چـنگ مرگ
 چه قیصر چه خاقان چو آید زمان به خاک اندر آید سرش بی گمان»
 (ج ۷، ص ۲۹۳، ب ۴۰۹۳-۴۰۹۱)
- «اگر صد بمانی و گر صد هزار به خاک اندر آید سرانجام کار»
 (ج ۷، ص ۱۱۱، ب ۱۹۰۷)
- «ز مردن مرا و تورا چاره نیست درنگی تر از مـرگ پتیاره نیست»
 (ج ۴، ص ۹۶، ب ۱۳۶۰)
- «مگر مرگ کز مرگ خود چاره نیست وزین بدتر از بخت پتیاره نیست»
 (ج ۴، ص ۸، ب ۱۲)
- «ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم برینیم و گردن ورا داده‌ایم»
 (ج ۱، ص ۳۸، ب ۴۷۶)
- «همه مرگ راییم تا زنده‌ایم به بیچارگی در سر افکنده‌ایم»
 (ج ۷، ص ۱۰۱، ب ۱۷۲۸)

- راستی و درستى:

راستی و درستى، زینده مردمان پاک خوست و راستى، بهترین کار و نادرستى، بدترین کار است و انسان خردمند راستى را پیشه خود مى سازد و از کژى دورى مى کند:

«ز کژى گریزان شود راستى پدید آید از هر سویی کاستى»

(ج ۳، ص ۵۳، ب ۷۸۹)

«هر آنجا که روشن شود راستى فروغ دروغ آورد کاستى»

(ج ۳، ص ۱۳۳، ب ۲۰۵۶)

«کسى کاو بتابد سر از راستى گزیند همه کژى و کاستى»

(ج ۵، ص ۳۰۹، ب ۱۲۴۹)

«همه راست گفتى، نگفتى دروغ به کژى مگیرند مردان فروغ»

(ج ۶، ص ۲۴۹، ب ۵۲۱)

«همه راستى باید و مردمى ز کژى و آزار خیزد کمى»

(ج ۶، ص ۳۷۶، ب ۵۹)

«خرد باید و دانش و راستى که کژى بکوبد در کاستى»

(ج ۷، ص ۲۸، ب ۳۸۵)

- دانش اندوزى:

فردوسى، توانایی را در دانایی مى داند و هر انسانی سزاوار است که در یادگیری دانش تلاش کند و در دانش اندوزى، هیچ شکی به دل راه ندهد:

«دگر آن که دانش مگیرید خوار اگر زیر دست است و گر شهریار»

(ج ۷، ص ۱۸۲، ب ۴۶۶)

«زمانى میاسای ز آموختن اگر جان همی خواهی افروختن

چو فرزند باشد به فرهنگ دار زمانه ز بازی بر او تنگ دار»

(ج ۷، ص ۱۸۳، ب ۴۸۷-۴۸۶)

«در دانش و آن گهی راستى کزین دو نیابى روان کاستى»

(ج ۵، ص ۸۶، ب ۱۰)

- «فرستاده گفت آنکه دانا بود همیشه بزرگ و توانا بود
تن مرد نادان ز گل خوارتر»
(ج ۷، ص ۴۰۶، ب ۱۷۸۸-۱۷۸۷)
- «توانا بود هر که دانا بود ز دانشش دل پیر برنا بود»
(ج ۱، ص ۱۳، ب ۱۴)
- «به دانش نگر دور باش از گناه که دانش گرامی تر از تاج و گاه»
(ج ۸، ص ۲۸۳، ب ۳۹۳۲)
- «در دانش از گنج نامی تر است همان نزد دانا گرامی تر است
سخن ماند از ما همی یادگار تو با گنج دانش برابر ندار»
(ج ۸، ص ۲۸۳، ب ۳۹۳۷-۳۹۳۶)

- روزگار:

فردوسی، همه چیز را از روزگار می‌داند که به یکی کلاه دهد و دیگری را از تخت بیندازد. نیش و نوش روزگار با هم است، آنچه روزگار دارد تلخی و رنج است و نباید با روزگار در افتاد، روزگار به تو روی خوش نشان نمی‌دهد:

- «به جایی که زهر آگند روزگار ازو نوش خیره مکن خـواستار
تو با آفرینش بسنده نـه ای مشو تیز گر پرورنده نه ای
چنین است کردار گردان سپهر نخواهد گشادن همی بر تو چهر»
(ج ۳، ص ۳۹، ب ۵۶۵-۵۶۳)
- «چنین است رای سپهر بلند گهی شاد دارد گهی مستمند»
(ج ۳، ص ۱۰۸، ب ۱۶۶۸)
- «چنین است رای سپهر بلند گر ایوان من سر به کیوان کشید
همان زهر گیتی بیاید چشید»
(ج ۳، ص ۱۴۱، ب ۲۱۷۸)
- «چه گفت آن خردمند بسیار هوش که با اختر بد به مردی مکوش»
(ج ۳، ص ۱۴۴، ب ۲۲۱۹)



«مکن بی گنه بر تن من ستم که گیتی سپنج است با باد و دم
 یکی را به چاه افکند بی گناه یکی با کله بر نشاند به گاه
 سرانجام هر دو به خاک اندرند ز اختر به چنگ مغاک اندرند»
 (ج ۳، ص ۱۵۰، ب ۴-۲۳۰۲)

«چپ و راست هر سو بتابم همی سر و پای گیتی نیابم همی
 یکی بد کند نیک پیش آیدش جهان بنده و بخت خویش آیدش
 یکی جز به نیکی جهان نسیرد همی از نژندی فرو پژمرد
 مدار ایچ تیمار با او به هم به گیتی مکن جان و دل را دژم»
 (ج ۳، ص ۱۵۳، ب ۲۳۵۱-۲۳۴۸)

«چنین است کردار این گنده پیر ستاند ز فرزند پستان شیـر
 چو پیوسته‌ای مهر دل بر جهان به خاک اندر آرد سرت ناگهان
 تو از وی به جز شادمانی مجوی به باغ جهان برگ انده مـبـوی
 اگر تاج داری و گر دست تنگ ببینی همی روزگار درنـگـگ
 مرنجان روان، کاین سرای تو نیست به جز تنگ تابوت جای تو نیست
 نهادن چه باشد به خوردن نشین بر امید گنج جهان آفرین»
 (ج ۳، ص ۱۶۸، ب ۲۵۷۰-۲۵۶۵)

«جهان را چنین است ساز و نهاد ز یک دست بستد به دیگر بداد
 به دردم از این رفتن اندر فریب زمانی فراز و زمانی نشیب
 اگر دل توان داشتن شادمان به شادی چرا نگذرانی زمان
 به خوشی بناز و به خوبی ببخش مکن روز را بر دل خویش رخش»
 (ج ۳، ص ۳۴۹، ب ۳۷۷۲-۳۷۶۹)

حکیم فرزانه توس، همه نیکی‌ها و شایستگی‌های اخلاقی را ستوده و کردارهای زشت و ناپسند را نکوهش کرده است. به‌طور کلی می‌توانیم درباره‌ی خصلت‌های زیر، مصداق‌هایی را از شاهنامه بخوانیم:

آبروی انسان در دانش اوست، نفی وابستگی به جهان، درویش‌نوازی، نفی غرور، بازگشت نتیجه اعمال انسان به او، تشویق به نیکی، دادورزی و دادگری، پاک‌دینی، دانستن ارزش وقت، پرهیز از خشم و تندی، نفی اندیشه‌های نادرست، داشتن فضیلت و گوهر توأمان با هم، نفی اعتماد به دشمن، نفی غفلت در زندگی، یادگیری هنر و بهره‌گیری از هنر و عقل، دعوت به نرمی و مهربانی، شاد زیستن، نفی مال‌اندوزی، بهره گرفتن از زندگی، تأمل و تفکر در کارها، نفی شتاب در کارها، داشتن بخشش و جوانمردی، شریک غم بودن، نیک‌نامی، وفای به عهد، پرهیز از کاهلی و سستی، بی‌آزاری، پرهیز از درشتی و بدخویی، داشتن صبر و بردباری، نفی آز و طمع، نفی رشک و حسد، سخن سودمند گفتن، نفی غرور در یادگیری دانش، تشویق به کار و کوشش و نفی دست‌درازی به مال مردم.

«چنین بود تا بود دور زمان به نومی تو اندر شگفتی ممان
 یکی را همه بهره شهد است و قند تن آسانی و ناز و بخت بلند
 یکی زو همه ساله با درد و رنج شده تنگ دل در سرای سپنج
 یکی را همه رفتن اندر نهیب گهی در فراز و گهی در نشیب
 چنین پروراند همی روزگار فزون آمد از رنگ گل، رنج خار»
 (ج ۵، ص ۲۴۰-۲۳۹، ب ۸۶-۸۲)

پی‌نوشت‌ها

۱. شواهد مثالی از شاهنامه چاپ مسکو آورده شده است. علائم اختصاری به کار رفته در متن عبارت‌اند از: ج: جلد، ص: صفحه، ب: بیت.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، *داستان داستان‌ها*، نشر مازیار، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
- _____، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران، بی‌تا.
- البرز، پرویز، *شکوه شاهنامه در آئینه تربیتی و اخلاق پهلوانان*، نشر بهینه، ۱۳۶۹.
- امیرفجر، میثاق، *شاعر افلاکی*، نشر اطلاعات، ۱۳۶۵.
- ای. زند، میخائیل، *نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه ح. اسدپور پیراتفر، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۶.
- حکمت فردوسی، گردآورنده محمد سلحشور، پیشگفتار از جمشید مهرپویا، آتلیه هنر، تهران، بی‌تا.



- دیباچه شاهنامه ژول مول، ترجمه جهانگیر افکاری، ۱۳۴۵.
- رجایی، احمدعلی، «یادنامه فردوسی»، مجموعه مقالات، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹.
- زرین کوب، عبدالحسین، نامورنامه، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱.
- سخنرانی‌های نخستین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه، سخنرانی جلال‌الدین همایی، وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۵۰.
- سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- شاهنامه فردوسی، به تصحیح م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، جلد اول تا نهم، چاپ هفتم، مسکو، ۱۹۶۸ م.
- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، نشر سپهر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۹.
- _____، گنج سخن، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۵۷.
- عقیلی اعتماد مقدم، «آموزش و پرورش در ایران باستان بر بنیاد شاهنامه»، مجله هنر و مردم، ش ۹۹، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۹.
- فضل‌الله، رضا، پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، انتشارات اداره کل نگارش، ۱۳۵۳.
- فروغی، محمدعلی، مقالات، به اهتمام حبیب یغمایی، انتشارات توس، ۱۳۵۱.
- ناظری، نعمت‌الله، پند و حکمت فردوسی در متن داستان‌هایش، نشر جاویدان خرد، ۱۳۶۹.
- یوسفی، غلامحسین، «مجموعه اولین و دومین هفته فردوسی»، مجموعه مقالات، مشهد، ۱۳۵۳.